خطابهٔ حضرت عبدالبهآء در مجمع عمومی در کلیسا

در این انجمن محترم میخواهم در خصوص وحدانیّت الهیّه تکلّم کنم بدیهی است که حقیقت حادثه درک حقیقت قدیمه نکند عجز صرف تصوّر قوّهٔ قاهره ننماید چون ملاحظه در عالم تکوین کنیم دریابیم که تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه داشته باشد مثلاً هر قدر عالم جماد ترقّی کند درک عالم نبات را نکند هر قدر عالم نبات ترقّی و تقدّم حاصل نماید تصوّر قوّهٔ ممیّزهٔ حیوانیّه را نکند هر قدر حیوان ترقّی کند درک قوای درّاکهٔ انسانیّه را نکند زیرا این خارج از دائرهٔ احساسات او است هرچند وجود دارد ولی از عالم انسان بی‌خبر است عالم انسان فوق تصوّر او است پس هر قدر حیوان ترقّی کند درک حقیقت انسانیّه ننماید این است که تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه داشته باشد و هیچیک از عوالم سفلی بر عوالم علیا احاطه ندارد و حال آنکه هر یک از آنها در زمرهٔ عالم تکوین است پس تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه نماید نبات موجود است و عقل درک او را مینماید زیرا ما احاطه بر او داریم امّا نبات بکلّی بیخبر است هر قدر ترقّی کند محال است که تصوّر قوّهٔ سمع و بصر نماید چون در عالم تکوین است و حادث تفاوت درجات سبب شده است که مادون بر مافوق احاطه ندارد پس حقیقت انسانیّه که موجود است و حادث پی بحقیقت ازلیّهٔ الهیّه برد این محال است زیرا حقیقت الهیّه مقدّس از ادراک بشریّه است محاط بر محیط احاطه ندارد و محدود بغیر محدود پی‌نبرد حقیقت انسانیّه غیر محدود نیست و محال است که حقیقت الهیّه محدود باشد بلکه بعکس است حقیقت الهیّه نامحدود است و حقیقت بشریّه محدود پس آنچه را که انسان ادراک کند حقیقت الهیّه نیست زیرا حقیقت الهیّه را بشر ادراک نکند این است که فضل عمیم الهی مظاهر مقدّسه را اختیار فرموده و بر ایشان پرتو ازلی افکنده و واسطهٔ فیوضات سمائیّه قرار فرموده این مظاهر مقدّسه و انبیای الهی بمنزلهٔ مرایا هستند و حقیقت الوهیّت بمنزلهٔ شمس آفتاب در نهایت کمال بر مرایا بتابد و مرایا نیز بقدر مایمکن مستفیض از شمس حقیقت شوند ولی آفتاب از علوّ خود نزول نکند و حلول ننماید اصل مطلب این است که مرایا در نهایت لطافت و پاکی و مقام استفاضه هستند و مستعدّ اخذ تجلّیات ملکوتیّه مرایا از عالم خاک هستند و حقیقت الوهیّت در ملکوت تقدیس و تنزیه هرچند حرارت و شعاع آفتاب تجلّی بر مرایا است و آنان نیز پس از اقتباس انعکاس انوار کنند ولی آفتاب همیشه در مقام علوّ خویش است شمس حقیقت نیز در مرایای متعدّده تجلّی کند شمس شمس واحد است مرایا متعدّد است تجلّی یکی است نور حقیقت یکی است جمال یزدانی یکی است بعضی از نفوس ناظر بشمسند و بجز انوار آفتاب چیزی در مرایا نبینند و تعلّق بآنان ندارند منجذب خورشیدند و ناظر بآن از هر افقی میخواهد طلوع کند امّا نفوسی که تعلّق بمرایا دارند چون شمس از مرآت دیگر ظاهر شود از مشاهدهٔ آن محروم مانند مثلاً شمس حقیقت از مرآت موسی طالع شد برخی از نفوس متوجّه باو شدند ولی نفوسی که مؤمن بموسی شدند و تعلّق بمرآت موسوی پیدا کردند و در حقیقت ناظر بشمس نبودند از شمس حقیقت که متجلّی در مسیح بود محروم گشتند این بود که بی‌نصیب شدند شمس حقیقت از افق حضرت مسیح طلوع نمود و در جمیع اطراف منتشر شد معذلک هنوز یهود متمسّک بمرآت موسی هستند و از مشاهدهٔ انوار شمس حقیقت محروم شمس شمس واحد است و تجلّی تجلّی واحد است که بر جمیع موجودات افاضهٔ فضل و عطا مینماید پس باید ناظر بتجلّی باشیم از هر مرآتی بخواهد ظاهر شود باید تعصّب را کنار گذاشت زیرا تعصّب انسان را از مشاهدهٔ شمس حقیقت منع کند چون نور نور واحد است پس حقایق عالم باید مستفیض از یک نور شود آن نور قوّهٔ کلّیّه است که همه را در ظلّ خود جمع نماید چون این عصر قرن نورانی است شمس حقیقت بر افراد عالم انسانی تابیده ابصار روشن است گوشها شنوا نفوس بنفثات روح القدس در حرکت و اهتزاز نفوس باید در نهایت روح و ریحان با یکدیگر معاشرت نمایند تا این نزاع و جدال شش‌هزارساله از میان برود و خونخواری نابود شود ظلم زائل شود و جنگ و محاربه از میان برافتد ضغینه و

بغضا از قلوب محو شود و انوار محبّت الهیّه جلوه نماید اتّحاد تام حاصل شود و جمیع افراد بشر در ظلّ خیمهٔ وحدت عالم انسانی راحت و آسایش نمایند و جمیع امید است که در تحت رایت صلح اکبر ثابت و مستقیم مانیم

ای خداوند مهربان ای بخشنده ای توانای رحمن بندگان آستان توایم و ملتجی در ظلّ حمایت فردانیّت تو شمس عنایتت مشرق بر کلّ است و باران رحمت و ابر مکرمتت فائض بر جمیع عنایتت کلّ را مستغنی نموده فوز برضا و لقایت تمنّای کلّ و رزق کلّ است جمیع بلحظات اعین رحمانیّت و عطای تو ناظر ای توانا نور ابدی ارزان کن و قلوب را بنور هدی روشن نما جانها را مسرّت سرمدی احسان کن و ارواح را حیاتی تازه مبذول دار و رحمت ازلیّه شایان کن ابواب دانائی بر وجوه باز کن و وجدان را بنور ایمان منوّر نما جمیع را در ظلّ حمایت خود محفوظ دار تا امواج یک بحر شوند و اثمار یک شجر در ظلّ یک خیمه درآیند و از یک چشمه و ینبوع بنوشند از یک نسیم باهتزاز و فرح آیند و از یک آفتاب مستفیض شوند انّک انت المعطی الغفور القدیر

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۴ اوت ۲۰۲۳، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر